

دکتر امیر حسن یزدگردی
استاد دانشکده الهیات و معارف اسلامی

کجاست همنفسی تا به شرح عرضه دهم
که دل چه می کشد از روزگار هجرانش؟^۱
«حافظ»

ز عهد صحبت او در میان یاد آوریم^۲

در دفتر هفدهم و هجدهم مجموعه نفیس «مقالات و بررسیها»، «معرفی گونه» ای بود از شخصیت علمی و اخلاقی و هنری استاد مرحوم، دکتر عبدالحمید گلشن ابراهیمی، و در پی آن مقالتي ذیل عنوان «تحقیقی درباره اسلام و ایمان و فرق آن دو»، به امضای وی، که خواندن آن «معرفی گونه» و مطالعه این مقالت، مرا سخت متأثر کرد، و بر آن داشت که به پاس حقوق صحبت دیرین و به حرمت مجالس بحث و فحسی که سالیان دراز با آن مرحوم داشته ام، از آن دوست یکجهدت حق گزار، که عمر درسکار و بار دانشکده الهیات و معارف سلامی کرد، یادى کنم، و چنانکه آید، نه چنانکه باید، حقی بگزارم، هر چند که آن به غایت ناچیز باشد و مختصر.

۱- تعریفی است از مصراع دوم بيتي معروف از حافظ، که تمامت بيت در دیوان وی، طبع مرحوم قزوینی، بدین صورت آمده است:

«چو در میان مراد آورید دست آید
ز عهد صحبت ما در میان یاد آید»

اما در باب آن «معرفی گونه»، و ستایش‌ها و آفرین‌هایی که بر قلم نویسنده هوشیار آن رفته، چه بگویم؟! آن قدر هست که اگر در نوشتن آن، اندک مایه دقت و صرف وقت و بذل سعی به کار می‌رفت، آن عبارات بلیغ! و تعبیرات لطیف و دلنشین! و پرهیز از پیرایه‌بندی و فضل‌آفرینی! و آن دقت خاص در درستی املاهای برخی از کلمات! و جد بلیغ در بیان بعضی از حقایق! و دوری از مسامحه در ثبت پاره‌ای از وقایع! از آن قلم استوار حقیقت‌گوی! تراوش نمی‌کرد، و کسوتی این چنین، نابه‌اندام و کوتاه، و گاه، دست-بافت تخیل و توهم، بر بالای مردی که خود با سرمایه علمی و فضل وافر خویش، ازین پیرایه‌های مستعار یکسره بی‌نیاز بود، دوخته نمی‌آمد.

در تضاعیف سطور این «معرفی گونه» می‌خوانیم که:

«حتی در مقام استادی از آموختن باز نمی‌ایستاد و مقام و مرتبه او هرگز مانع آن نمی‌گردید که در محضر استادی مطلب تازه‌ای فراگیرد و از نعمت یادگیری خود را محروم سازد.»، که به ظاهر پیداست آن نویسنده هوشیار، بدین معنی آشکار، که پیوسته در قالب مصاریع و جمل گونه‌گون، از فارسی و عربی، بر زبان نوآموزان و طالب علمان مدارس جدید و قدیم می‌رود، و یا در سرلوحه نشان برخی از مؤسسات علمی به چشم می‌خورد، چنانکه گویی از غایت شهرت رنگ ابتذال به خود گرفته است، عنایتی نداشته، که: «زگهواره تا گور دانش بجوی»، یا «میاسای ز آموختن یک زمان»، یا «الحکمة ضالة المؤمن»، و... و بدیهی است که این خود برای دانش‌پژوهان و محققان نوحاسته نیز فضیلتی چندان درخور آفرین و صفتی تا بدان حد شایان تحسین نیست، تا به استاد - که می‌باید نقد عمر را یکسره بر کسب دانش وقف کند - چه رسد. و اینکه باز نایستادن از طلب علم

در همه مراحل حیات ، شرط نخستین است ، در کسب معرفت و دانش- اندوزی ، و تا این شرط در طالب علمی جمع نباشد ، این نام بروی ، چنانکه باید ، درست نمی آید ، امری است بدیهی ، و بی نیاز از هرگونه توضیح و بسط مقال ، که به قول آن شاعر عرب « رأی الاعمی و قد سمع الاصم » ، کور دید و کر بشنید ...

و خود پیداست که در طریق بی پایان علم و در ترازوی معرفت ، دست از طلب کشیدن و به سستی گراییدن و از تک و یو باز ایستادن و به داشته خرسندی کردن ، مرگ است ؛ مگر نه که « مرگ » جز « توقف » و « رکود » و « فروماندن در یک حال » چیزی دیگر نیست ؟ در مقام بیان فضائل این مرد دانشمند ، که خود در درست نوشتن و درست به کار بردن کلمات ، به حد وسواس دقیق و موی بین بود ، و با این همه از هرگونه تظاهر و تکلف ، گریزان ، کلمات و جمل و عباراتی به چشم می خورد ، که از جهات مختلف می باید مثل اعلی و نمودار راستین دقت و صحت به شمار آید ! که از آن جمله است ، استعمال فعل مرکب « روزگار گزارد » به جای « روزگار گذارد » ، و یا عبارت « مرحوم استاد گلشن ... اکثر اوقات خود را به تحقیق و مطالعه می پرداخت » ، به جای « ... اکثر اوقات به تحقیق و مطالعه می پرداخت . » (یا « ... اکثر اوقات خود را به تحقیق و مطالعه صرف می کرد . »)^(۱) ،

۱- و نیز ، به ظاهر ، از این دست تواند بود ، استعمال کلمه « پیراؤون » در معنی « در خصوص و درباب و درباره » ، و « اندیشمند » در معنی « صاحب رای و اهل تفکر » ، در این دو عبارت : « آقایان ... مطالب جالب و ارزنده (ظ : ارزندهای) پیراؤون حیات علمی و معنوی دکتر گلشن ایراد نمودند . » و « مرحوم استاد گلشن ، شخصی وارسته ، با تقوا و اندیشمند بود . » ، که هر چند در روزگار ما ، این دو کلمه ، در این دو معنی ، در زبان قلم و محاوره مردم با سواد ، رایج است و متداول ، و به زعم گروهی همین رواج و تداول نیز مجوزی است بر صحت استعمال آن (۲) ، چنان نیست که در جواز استعمال هایی چنین ، جای گفت و گو و چون و چند نباشد .
بیان این سخن آنکه :

و یا ضبط سال ۱۳۴۱، به جای ۱۳۴۶ هجری شمسی، برای تاریخ بازنشستگی استاد بزرگ، بدیع الزمان فروزانفر.

و هم، از این مقوله است، عبارت «فقید سعید... برزبانهای عربی، فرانسه، انگلیسی تسلط کامل داشت، و خط میخی را خوب می دانست (می خواند) به زبانهای پهلوی و سانسکریت و اوستایی آشنایی کامل داشت» (؟!)، در مورد آن مرحوم، که سالیان دراز، از آغاز نوجوانی تا روزهای آخر حیات، وجهه همت را، بیشتر برآموختن دو زبان عربی و فرانسوی مقصور کرده، و به نیروی استعداد و به مدد تمرین، صرف بردقایی این دو زبان تسلط یافته بود، حقیقتی که وی خود، گاه به گاه، آن را با برخی از دوستان و همکاران نزدیک خویش در میان می نهاد، و به مناسبت، در باب کیفیت تعلم و نحوه تدریس استادان مختلفی که در این دو زبان به خود دیده بود، و نیز پایه علم و مایه اطلاع آنان داستان ها می گفت، و به سخن خود نکته های عبرت آموز چاشنی می کرد.

نهایت اینکه چون در طول زمان و از سر تفتن به مبانی و مبادی زبان انگلیسی نیز آشنایی حاصل کرده بود، گاه به برخی از مآخذ این زبان هم مراجعه می کرد، و فراخور اطلاع از آنها بهره برمی گرفت.

اگر در لغاتی که سابقه استعمال قدیم دارد، معنی معهود و مانوس و مستعمل و مفهوم چندین صد ساله را معتبر بشناسیم، برای آنانکه با ادب فارسی آشنایی و انسی دارند، از دو کلمه «پیرامون» و «اندیشمند»، پیش از آنکه معانی متداول و رایج امروزی متبادر به ذهن شود، به شهادت برخی از متون معتبر و کهن، کلمه نخستین، «اطراف و اکناف و گرداگرد و حوالی» را به خاطر می آورد، و کلمه دوم، معنی نزدیک به «نگران و بیمناک» و «به تقریب، معادل با «اندیشناک» را؛ زیرا «اندیشه»، علاوه بر «فکر و...»، در معنی «فکر توأم با احتیاط و عاقبت نگری و نگرانی و اندوه و بیم» نیز، به کار رفته است، و به ظاهر، خود، همین معنی «اندیشه» بوده، که در ترکیب «اندیشمند» بیشتر مطمح نظر پیشینیان قرار داشته است.

در پایان این «معرفی گونه» به مراتب استادی وی در موسیقی نیز بدین گونه اشارت رفته است:

«استاد گلشن . . . خدمات ارزنده‌ای به هنر موزیک اصیل ایرانی نمود و با کمک استادان فن تمام آثار موزیک سنتی ایران را در بیش از سه هزار صفحه نت کرده است و نیز با کمک استاد ابوالحسن صبا تمام آهنگهای کردی را به نت درآورده است.» ، که بحث در باب آشنایی آن مرحوم با موسیقی ، و یا مقام و مرتبه وی در این هنر ، صرف در حریم تخصص استادان موسیقی ایرانی است ، نه در حد اطلاع و صلاحیت من بنده ، که به قول مجیرالدین بیلقانی «حدیث من زمفاعیل و فاعلات بود» ، هنری که وی خود ، در استتار آن سخت می‌کوشید ، و هرگز از آن دم نمی‌زد ، و به هیچ روی به دانستن آن تظاهر نمی‌کرد ، چنانکه گویی افشای آن را مغایر مقام علمی و منافی شؤون رسمی و اداری خویش می‌شمرد ؛ شاید از آنجا که به موازین اخلاقی و روحانی والایی پای بند و معتقد بود ، و به معیارهای حقیر پاره‌ای از مردم خسیس طبع روزگار ، و زوروری که از رهگذر آن به چنگ می‌آورند و می‌اندوزند ، و به مدد آن «دادخود از کهنتر و مهتر» می‌ستانند ، به دیده تحقیر و نفرت می‌نگریست ، یقین داشت «که هیچ کارزیشش بدین هنر نرود» .

و اما در باب مقالتهی که هم در آن شماره به امضای آن مرحوم به طبع رسیده است ، باید یادآور شد ، که مطالب آن در جنب علم و اطلاع وی وزنی و قیمتی چندان ندارد ، و این معنی ، خود ، حقیقتی است آشکارا ، که هرکس را که به مراتب علمی وی اندک مایه آشنایی باشد ، به آسانی بدان پی تواند برد .

به ظاهر چنین می‌نماید ، که این مقالت از یادداشت‌هایی

است، که برای استفاده دانشجویان و فراخور درک و اطلاع و متناسب با پایه دانش آنان فراهم آمده بوده است، نه برای درج در مجله‌ای علمی و نمودن تحقیقی ممتع و بحثی عالمانه و دقیق و جامع، و اگر به مثل در زمان حیات، باد، این معنی را به گوش وی می‌رساند، که قرار بر این افتاده است، تا این گونه یادداشت‌ها را در کسوت مقاله به نام او به طبع رسانند، سخت برمی‌آشفت، و برخود می‌لرزید، و به قول بیهقی برآسمان آب برمی‌انداخت، و با تا کیدی بلیغ ذمه خویش را از تألیف آنها بری می‌کرد، و برکسی که به طبع این مسودات تجری کرده است، بانگ برمی‌زد، که «این نسبت چرا کردی و این بهتان چرا گفتی؟!»، و خود، مهمترین دلیل بردستی این معنی تواند بود، یادداشت‌ها و دفترهای شاگردان ارادتمند وی، که پر است از این دست تقریرات و افادات علمی، و پیداست که عبار تحقیق و غور معانی و تازگی مطالب آنها، به مقتضای مقام و برحسب نوع شاگردان و کیفیت استعداد آنان، و نیز اطلاعشان نسبت به موضوع مورد بحث، گاه کم است و گاه زیاد، و اینکه آن مرحوم در طول مدت حیات - خاصه در بیست سال اخیر عمر خویش - کمتر به طبع مقالاتی این چنین تن درمی‌داد - قطع نظر از اینکه میل دل وی بیشتر به تعلیم بود تا به تألیف - خود نیست، مگر نشانی از طبیعت کمال طلب و تصور عالی و بدیعی که پیوسته از تحقیق علمی دقیق و دور از عیب و نقص در خلوت آرزو و نهانخانه ذهن وی وجود داشت. هر وقت دوستانش از سر ارادت و اعتقادی که بدو داشتند، از وی درمی‌خواستند، تا به طبع یکی از آثار خویش دست‌زند، پس از ادای جمله‌هایی لطف‌آمیز و آمیخته به فروتنی و ادب، در حالی که دل درآینده می‌بست، انجام دادن این مهم را، به قید «ان شاء الله»، در عهده «فردا» می‌انداخت، و به «بعد» حواله می‌داد، و به «وقت موع»

و «فرصت مناسب» موقوف می کرد؛ «فردا» بی که هرگز نیامد، و «بعد»ی که به «حال» نپیوست، و «وقته»ی که به حصول این مراد خوش نگشت، و «فرصت»ی که هیچ گاه دست نداد، مگر نه اینست که «در کمینگه عمرند قاطعان طریق»؟

دکتر گلشن استادی بود عالم و منزله و معلمی شفیق و پاک سرشت، بیشتر عمرش در تعلم و تعلیم و مطالعه و مباحثه سپری شده بود، در زبان و ادب فارسی، که در آن به اخذ درجه دکتری نائل آمده بود، بصیر و نکته دان و صاحب نظر بود، و چنانکه پیشتر اشارت رفت، به زبان و ادب عرب و امهات متون نظم و نثر آن نیز آشنا و مسلط.

همچنانکه گفته آمد، روزگاران دراز صرف آموختن زبان فرانسوی کرده بود، و به مدد ممارست و تتبع و تمرین، به دقایق و رموز این زبان تسلط یافته؛ در علم کلام و ملل و نحل و تاریخ ایران و اسلام مطالعات فراوان داشت، و نسبت به مبانی تفسیر و فقه و اصول و فلسفه اسلامی نیز بیگانه نبود.

در نقد و تحلیل و تحقیق مباحث علمی دقتی حیرت انگیز داشت، و در این رهگذر تا بدان غایت سخت کوش بود، که گاه، کار دقت را به افراط و وسواس می کشاند، و توان گفت که این دقیقه یابی و باریک اندیشی و نکته گیری، خود برجسته ترین خصوصیت علمی وی به شمار می آمد.

علاوه بر اینکه مدیریت گروه ادیان و عرفان را برعهده داشت، مدتی دراز در سمت معاونت، و چند صیاحی نیز، پس از بازنشسته شدن اوستاد اوستادان ادب، بدیع الزمان فروزانفر - که آن را خود نه بازنشستگی آن بزرگ، بل به حقیقت، کناره جویی و عزلت ادب و

فصاحت و ذوق و قریحه و ذکاء و حفظ توان شمرد - در مقام سرپرستی ، دست‌اندرکار اداره امور دانشکده الهیات بود .

به اشارت استاد فروزانفر - که حضرتش را در تأسیس و تکمیل و تجدید حیات علمی دانشکده الهیات، حقوقی است و رای حد تقریر - به کار معاونت دانشکده پرداخت، و با هدایت و ارشاد آن بزرگ مرد کافی ، با اخلاصی تمام و ارادتی صادق بدین مهم پرداخت .

صبحگاهان ، پیش از آنکه ساعت رسمی و اداری فرارسد ، در اطاق کار خود حاضر می‌شد ، و شامگاهان ، ساعتی پس از پایان یافتن درس شبانه به خانه باز می‌گشت .

به کارهای دانشکده از خرد و بزرگ ، با دقت و حوصله تمام و پشتکاری شگرف و حیرت‌انگیز ، خود رسیدگی می‌کرد، و در هر باب از سر بصیرت دستورهای لازم می‌داد .

کفایت و لیاقت وی در کار اداره دانشکده تا بدان حد بود ، که استاد فروزانفر حل و عقد بیشتر امور را در عهده تدبیر و کاردانی وی می‌گذاشت ، و گاه ، خود ، به هنگام ضرورت ، در حضور در دانشکده ، به یک یا دو روز در هفته بسنده می‌کرد .

بی هیچ تردید این دوران را باید از ادوار درخشان دانشکده الهیات نامید ، مغناطیس شخصیت علمی استاد فروزانفر ، و تبجیل‌ها و بزرگداشت‌ها و تشویق‌هایی که آن بزرگ از بزرگان علم و ادب می‌فرمود ، چنانکه ، گاه ، به پاس حرمت علم ، با همه حشمتی که داشت ، تن به فروتنی بسیار در می‌داد ، و سر نیاز را پایمال ناز آنان می‌کرد ، جمعی غفیر از دانشمندان و صاحب نظران بنام را چنان بدین مرکز علمی و روحانی جلب کرده بود ، که دانشکده الهیات از نظر وجود دانشمندان و مدرسان عالیقدر با برخی از مدارس و دارالعلم‌های معتبر قدیم اسلامی

پهلومی زد ، که از این دانشمندان و مدرسان گرانمایه بودند - سوی برخی از استادان ارجمندی که هم اکنون به کار افزوده و تدریس مشغولند - از در گذشتگان - که خدایشان غریق رحمت خویش فرمایاد - : محمد ابراهیم آیتی ، ادیب بجنوردی ، مهدی الهی قمشاهی ، سید حسن تقی زاده ، زین العابدین ذوالمجدین ، سید هادی سینا ، سید فخرالدین شادمان ، سید احمد صفائی ، سید محمد فرزانه - که این بنده سالها به شرف شاگردی آن خداوندگار شرف و مناعت و مکرمت و سیادت و علم و تقوی مخصوص و مباهی بوده است - علی اکبر فیاض ، عبدالرحیم نجات ، محمد نجمی زنجانی ،^۱ و از استادان در حیات - که بقاشان باد به سلامت ، و دریغ که اکنون دانشکده الهیات از شرف افزای آنان محروم است - : حکمت آل آقا ، محمد تقی دانش پژوه ، حسینعلی راشد ، عبدالحسین زرین کوب ، منوچهر ستوده ، محمود شهبازی ، غلامحسین صدیقی ، احمد فردید ، حسین کریمان ، سید جلال الدین محدث ارموی ، محمد تقی مدرس رضوی ، سید محمد مشکوة ، مجتبی مینوی^۱ .

استادان کهن سال را چنان حرمت می گذاشت ، که شاگردان ارادتمند ، استادان گرانمایه خویش را ، و به راستی آنان چندان ادب می کرد ، که کهتران مهتران خود را .

اصلاح ذات البین و حفظ الغیب دوستان را بر خود فریضه می شمرد ، و به طرق گونه گون و لطایف حیل در تألیف قلوب همکاران ، و باز بستن رشته های گسسته دوستی میان آنان سعی بسیار به کار می بست ، و گاه ، بدین معنی تا بدان حد اصرار داشت ، که گناه دیگران را برگردن می گرفت ، و به خطای ناکرده اعتراف می کرد . متین و وقور بود و خویشان دار و صبور ، زبان شکوی و گله نداشت ، و زودرنجی و شیشه دلی را نشان خامی می شمرد .

۱- در تقدیم و تأخیر این اسامی ، چنانکه مشهود است ، ترتیب حروف تهجی در نظر بوده است .

اگر از دوستی مکروهی می‌دید ورنجیده خاطر می‌شد - که این خود نه‌شیوه وی بود ، و به‌ندرت روی می‌داد - از این مقوله هرگز با کسی دم نمی‌زد ، و میان دل خویش نمی‌نمود ، و چندان تأمل می‌کرد ، تا به روزگار این رنجش از دل وی بیرون شود .

مدبر و کاردان و فهیم بود ، و نجیب و مؤدب و متواضع ؛ گویی گوهر فطرت وی را با نجابت و ادب و تواضع سرشته بودند .

به اصول مردانگی و شرف سخت پای بند بود ، و از پیمان شکنی و سست عهدی و مداهنه نفور و گریزان .

در تحمل دشواری‌ها همچون صخره صماستوار و پای برجا بود ، و در اغماض و گذشت و سماحت طبع و فرو خوردن خشم ، نمونه‌ای در خور اقتدا .

روزی با یک دو تن از استادان دراطاق آن مرحوم ، در خدمت استاد فقید سید هادی سینا بودیم ؛ آزادمردی که در فروتنی و مناعت نفس و مکارم اخلاق و شرف ذات ، همتای بزرگان مشایخ صوفیه بود ، و در احاطت به دقایق لغت و ادب عرب و حفظ اشعار و امثال این زبان نادره‌ای از نوادر روزگار ؛ هر چند عمری در خمول زیست ، و « گمنامیش از آفت شهرت برهانید » .

سخن از صدر در میان بود و شعروی ، و به مناسبت بر لفظ آن استاد گرانمایه نکته‌ها می‌رفت همه بدیع و تازه و مبتکر ، که از ناگاه ، یکی از کارکنان آن روز دانشکده - که مردی بود درشت سخن و ناخویشتن شناس و ناآشنابه حدود الفاظ و معانی ، و اکنون روزگاری است تا از کارکناره گرفته - همچون اشتر مهارگسسته به‌درون اطاق جست ، و به بهانه حکمی که در صدور آن تأخیری رفته است ، بی هیچ مقدمه ، دهان بگشاد و چشم بر هم نهاد ، و به بانگ بلند هر چه

دشنام و سخن موهن و رکیک در انبان ذهن و توبره خاطر داشت، بر سر و روی آن مرحوم فرو ریخت، و ناسزا گویان از اطاق بیرون رفت، و در را به شدت تمام بر هم کوفت، و حاضران را از این مایه سفاقت و خیره رویی و بی آزرسی در بهت و حیرت و شگفتی فرو گذاشت.

آن مرحوم پس از لحظه ای سکوت و تأمل، بی آنکه از این ماجرا چین برجبین نشانند، مسؤل مربوط را فراخواند، و با تا کیدی بلیغ در پی تحقیق کم و کیف امر فرستاد، و سپس با متانت و طمأنینه، چنانکه گویی حادثه ای نیفتاده، از استاد سینا استدعا کرد تا بر سر سخن پیشین رود، و به افادات خویش ادامه دهد.

پس از زمانی کوتاه بر حاضران روشن گشت که مدتی است تا حکم مورد نظر آن کارمند را صادر کرده، و به محض صدور نیز به اطاقش برده و بر روی میز کارش گذاشته اند، و این خود فقط فرط تنگی حوصله و پیریشانی خاطر و ناپسامانی اوراق روی میز وی بوده است، که موجب آمده تا امر بر وی مشتبه شود و بدان حکم توجه نکنند. یکی از حاضران مجلس عقیده داشت تا دیگران عبرت گیرند، و دریابند که پهنای کار چیست، باید وی را به پادفراه این بی رسمی و ناخویشتن شناسی، گوش برکشید و ادبی بلیغ کرد، و از دانشکده بیرون راند، که «هر که را نیست ادب لایق صحبت نبود»، اما آن مرحوم با این نظر به سختی مخالفت داشت، و معتقد بود که امثال و اضراب او را، که بی شک، خود از درونی نا آرام و طبیعتی مضطرب و نامتعادل در عذابند، و به ظن قریب به یقین از تنگی معاش نیز در عسرتند و رنج، باید به صلاح خجمل کرد، که «سرناشکسته را به داور بردن نه از دانایی باشد»، خاصه آنکه «مستحق کرامت گناهکارانند».

* * *

دکتر گلشن به استاد فروزانفر - بزرگ مردی که هر قدر زمان

میان ما و او بیشتر فاصله می‌افکند، ولهیب حسادت‌ها و عداوت‌های فردی و خصوصی فروتر می‌نشینند، عظمت مقام علمی وی آشکارتر می‌شود، و گوهر نبوغ و فراست و درایت وی درخشان‌تر و تابناک‌تر - همچون بسیاری دیگر از شاگردان آن نادره دوران، سخت معتقد بود، استاد نیز با وی رفتاری به غایت احترام‌آمیز داشت، و با او طریق اکفا می‌سپرد، و چون جوهر‌کاردانی و شرف، و عیار خرد و کفایت را در وی به کمال می‌دید، او را در اداره امور دانشکده از هر جهت یار و مددگار و مستشار مؤتمن می‌شناخت، نظرش را وقتی تمام می‌نهاد، و سخنش را هرگز به خاک نمی‌افکند، که «کس عیار زر خالص نشناسد چو محک».

روزی در زمستانی سخت سرد و بی‌فریاد، به عیادت او رفته بودم، چند روزی بود تا بر اثر شکستگی استخوان پا، پهلو بر بستر آسایش نهاده بود، و ملازم خانه شده؛ دیدم در گوشه خلوت کتابخانه گرم و روشن خود - که «خوشر از آن گوشه پادشاه ندارد» - پشت به دیوار امن داده است، و به کار تحقیق و تحریر مشغول شده؛ در حالی که از دفتر و کاغذ و کتاب، «گلشنی پیرامنش چون روضه دارالسلام»، اشاره به وضع و حال خود کرد و گفت: «این رامی گویند توفیق اجباری»، بی‌پرده گفتم: به راستی «که به هر حالتی اینست بهین اوضاع»، با لحنی تأسف بار و آمیخته به تواضع گفتم: آری «من این مقام به دنیا و آخرت ندهم»، ولی چه توان کرد که برای سپردن این طریق و نیل بدین مقام، «رهروی باید جهانسوزی نه خامی بیغمی».

اگر در کارسندی سهوی و قصوری می‌دید، هرگز دست در

تندی و خشونت نمی زد ، بل ، در همه حال در پی تحقیق علت برمی خاست ، و به نرمی و مهربانی ، همچون پدری شفیق و مجرب و دانا دل ، آینه فرا روی وی می داشت ، و وی را به وجوه ضعف و نقص کار ، آگاه می ساخت ، و از تکرار اشتباه بر حذر می کرد .

شاگردان خویش را سخت عزیز می داشت ، و در مقام استاد بدانان پدرانۀ مهر می ورزید . اگر ، گاه ، به مصلحت عتابی می کرد ، چون محض تربیت بود و عین به آموزی ، و آمیخته به لطف ها و عنایت های پنهانی ، بر آنان چندان گران نمی آمد ، و دلشان را نمی آزرده . از سر شفقت ، گره از کارشان برمی گشود ، و مانع از سر راهشان برمی گرفت ، و به محبت تمام به درد دلشان گوش فرا می داد . آتش غیظ و خشمشان را که ، گه گاه ، از سر خامی و به مقتضای غرور شباب ، بی موجبی معقول افروخته می شد ، به آب بردباری و هدایت و شفقت فرو می نشاند ، و در همه حال آنان را به لطف خویش قویدل و پشت گرم می ساخت . درسش مفید ، بیانش دلنشین ، سخنش مؤثر و نظرش صائب بود . به راستی که « اوستادی نتوان کرد ، جز چنین » .

فروستان و خدمتگزاران را ، همچون برادر کهنتر ، گرامی می شمرد ، و تا آنجا که در خور اسکان وی بود ، خارغم از دلشان بیرون می کشید . هرگز آنان را کوچک و ناچیز نمی گرفت ، و یا بدانان تحکم های بی وجه نمی کرد ، اگر از آنان ، یکی ، به حکم نادانی و خامی ، ناخویشتن شناسی می نمود ، و حد ادب خویش نگاه نمی داشت ، و بر زبان وی سخنی فراخ و تند می رفت ، تا آنجا که فقط بدو مربوط می شد ، و پای مصلحت جمع در میان نمی آمد ، دل در سنگ می شکست ،

و آن سخن را واقعی نمی‌نهاد. سکوت را در این گونه بی‌رسمی‌ها ، بهترین پاسخ می‌شناخت ، و گذشت را در مواردی چنین ، نیکوترین وسیله تنبیه و تأدیب می‌دانست. باری ، پیوسته می‌کوشید تا به سنت کرام بر هوای خویشتن غالب آید ، و العفو عندالقدره را پیشنهاد خاطر کند.

دکتر گلشن مسلمانی بود مؤمن و شیعه‌ای متدین ، بی‌آنکه زهد فروشد و ربا ورزد و تعصب به خرج دهد ، یا تظاهر به دیانت را دستاویزی برای وصول به اغراض حقیر دنیوی سازد ، به اصول مذهب معتقد و پای بند بود ، و در انجام دادن فرائض مذهبی کوشا و دقیق. به سائقه ایمان ، پس از مناقشه‌ها و بحث‌های بسیار ، از محل بودجه دانشکده ، مخارج ساختن مسجدی را در محل کنونی تأمین کرد ، و خود ، از سر صدق و اخلاص ، به همتی که عشق سائق آن بود ، در ساختن و پرداختن این مسجد کوچک بی‌گنبد و مناره - که یادگاری است از آن عشق راستین - سعی بلیغ به کار برد و رنج فراوان کشید ، سعیش مقبول باد و رنج مأجور ، که

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر

یادگاری که در این گنبد دوار بماند

به شیوه آزادگان ، در طول مدت عمر ، مالی نیندوخت و دل بر زخارف دنیوی نبست ، سبکبار زیست ، و از اسباب حیات ، فقط بدانچه برای گذران معاش دربایست است ، و از آن‌گزیر نیست ، بسنده کرد. توگویی زندگی وی مصدوقه قول آن شاعر منبع ژرف بین حکیم طبع ، ادیب پیشاوری بود ، آنجا که گوید :

خرد چیره بر آرزو داشتم جهان را به کم مایه بگذاشتم
 چو هر داشته کرد باید یله من ایدون گمانم همه داشتم
 چو تخم امل بار رنج آورد نه ورزیدم این تخم ونه کاشتم
 به عین یقین رستم از چنگ ظن که بیهوده بود آنچه انگاشتم

ازیراست کاند رصف قدسیان
 درخشان یکی بیرق افراشتم

دکتر گلشن درگذشت ، در حالی که جامعه فرهنگ و ادب ایران بدو امیدها بسته بود ، و وی نیز برای انجام دادن تحقیقات علمی ناتمام خویش ، پیوسته چشم برآینده داشت ، و از خدا عمر و فرصت و توفیق و فراغت می‌خواست ، اما درین ، «تجری‌الریاح بمالا تشهی السفن» ؛ صیاد سخت کمان اجل ، که «کمین از گوشه‌ای کردست و تیر اندر کمان دارد» ، بی‌اعتنا بدین امیدها و آرزوها در پی کار خود است ، و آدمی تا به خود آید از دایره جمع بیرون شده باشد ، و خاک خورد گشته .

هر کس از «مشرّب قسمت» و «دیوان قضا» حصه‌ای و تقدیری دارد ، دکتر گلشن نیز ، «این بود سرنوشت ز دیوان قسمتش» .

حال که قرار بر این افتاده است تا دانشکده الهیات و معارف اسلامی را بنایی در خور پی افکنند ، چه بجاست که به پاس حقوق استاد فروزانفر - بزرگ مردی که دکتر گلشن و ده‌ها دانشمند دیگر پرورده خوان دانش وی بوده‌اند ، و در کنف تعلیم و ارشادش بر بالیده - تالاری را به نام وی کنند - حقی از هزاران ، که می‌بایست سالها پیش از این ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی به ادای آن برخاسته باشد -

و به نشان قدرشناسی از خدمات صادقانه و بی‌ریبای دکتر گلشن نیز، لوحه‌ای بر پیشانی تالار مطالعه کتابخانه بیاویزند، و آنجا را «تالار مطالعه گلشن» نام نهند، تا آنانکه از این پس در دانشکده الهیات به کار تحصیل علم می‌پردازند، بدانند، که آنچه در ترازوی عقل وزنی تواند داشت، و در بازار خرد ارزشی، علم است و تقوی و خدمت به خلق، و دیگر هیچ.

